

گمان من بر این است که آندره ژید، که اساس اندیشه‌اش در مآنده‌های زمینی توجه به نعمات مادی و زیبایی‌های عینی و طبیعی و هوس‌ها و غرائز بشری است، در طغیان علیه تعلیم مسیحیت، که جوانی او را به قول خود وی در زنجیرهای درونی فراوانی به بند کشیده بود و علی‌رغم این تعلیم، به قرآن، که زیبایی‌ها و نعمت‌های مادی و طبیعی را می‌ستاید و به غرائز بشری اهمیت فراوان می‌دهد، می‌گراید و اصطلاح «مآنده‌های زمینی» را از آن گرفته است. وی بیزاری خود را از تعلیم و قیود اخلاقی زاهدانه‌ای که مسیحیت بر مؤمنان می‌نهد، و نیز اندوهی که ادب رماتیک می‌ستاید در سراسر مآنده‌های زمینی، آشکار کرده است:

(دکتر علی شریعتی، مقدمه‌ی کتاب «سلمان پاک»)

#### یادداشت مترجم

آندره ژید، نویسنده‌ی نام‌دار فرانسوی، که مدت نیم‌قرن حضوری نمایان در عرصه‌ی ادب فرانسه داشت و تأثیر شگفت‌آور نوشته‌هایش در سال‌های پس از جنگ جهانی بر اکثر مخاطبان و به ویژه بر نسل جوان انکارناپذیر است، به سال ۱۸۶۹، در پاریس، چشم به جهان گشود. پدرش استاد حقوق، و مادرش دختر یکی از بورژواهای ثروت‌مند نرماندی بود. ژید در خانواده‌ی پای‌بند به سنت‌های مذهب پروتستان پرورش یافت و سال‌های نوجوانی و جوانی او، تحت تأثیر این امر قرار گرفت. در کودکی، به سبب بیماری نتوانست به طور منظم به تحصیل در مدرسه ادامه دهد. اما از آن‌جا که در خانواده‌ی علاقه‌مند به علم و فرهنگ می‌زیست، توانست این کمبود را به خوبی جبران کند و در خانه به تحصیل ادامه دهد. پس از مرگ پدر به سال ۱۸۸۰، سرپرستی او به مادر دقیق و سخت‌گیرش واگذار شد که با توجه و دل‌سوزی بیش از اندازه، پسر را به ستوه آورده بود. در این سال‌ها، ژید در محیطی زنانه می‌زیست. در پانزده سالگی، با عشقی بی‌آلایش و عرفانی، به دخترخاله‌اش، مادلن رون‌دو دل بست. این دل‌بستگی در سال ۱۸۹۵ به ازدواج انجامید و به رغم تمایلات دیگرگون ژید، آن دو تا سال ۱۹۳۸ (سال مرگ مادلن)، سعادت‌مندانه در کنار یکدیگر زیستند. ژید فعالیت ادبی خود را در بیست‌ودو سالگی (۱۸۹۱) آغاز کرد. از آن‌جا که به یاری بخت، از رفاه مالی برخوردار بود و نیازی به کار کردن نداشت، توانست با فراغ بال به نوشتن بپردازد و از پشتیبانی معنوی نویسندگان و

شاعرانی چون پی‌یر لوییس، پل والری، و استفان مالارمه بهره‌مند شود. به ویژه دوستی او با مالارمه، سبب شد که در آغاز کار، به مکتب سمبولیسم روی آورد. مهم‌ترین آثار او در این دوران، عبارتند از: یادداشت‌های روزانه‌ی آندره والتر، شعرهای آندره والتر، رساله‌ی نرگس، و سفر اورین. اما طولی نکشید که از این مکتب روی‌گردان شد و او نیز مانند موتی، روسو، و استندال، زندگی درونی انسان را موضوع آثار خود قرار داد و با تجزیه و تحلیل مداوم و مستمر مسائل عاطفی و روانی خویش، کوشید تا از خواست‌ها، نیازها، اضطراب‌ها، ضعف‌ها، توان‌مندی‌ها و پیچیدگی‌های روح بشر، پرده بردارد.

ژید در بیست‌وچهار سالگی (۱۸۹۳)، در حالی که به شدت بیمار بود و می‌پنداشت که زندگی‌اش با خطری جدی روبه‌روست، به تونس رفت. اما دو سال بعد (۱۸۹۵)، هنگامی که از آفریقای شمالی به فرانسه بازگشت، تغییری ژرف در او پدید آمده بود و جدا از بهبود کامل، از بسیاری از قید و بندهای جسمی و روحی‌های یافته بود. از این پس، دست به نوشتن آثاری زد که از تجربیاتی سرچشمه می‌گرفت که از او، «موجودی تازه» ساخته بودند. از میان این آثار، می‌توان از مائده‌های زمینی (۱۸۹۷)، ضد اخلاق (۱۹۰۲)، و در تنگ (۱۹۰۹) نام برد. اما کتابی که مایه‌ی موفقیت او شد، دخمه‌های واتیکان بود که به سبب لحن جسورانه‌اش، شهرتی ناگهانی برایش به ارمغان آورد.

ژید با آغاز جنگ جهانی اول، خاموشی گزید و تنها به نوشتن خاطرات روزانه‌اش بسنده کرد. اما پس از آن، دست به نوشتن برد: سنفونی پاستورال (۱۹۱۹)، اگر دانه نمیرد (۱۹۲۰) - که در این کتاب واقعیت‌های زندگی خود را بی‌پرده بیان می‌کند - کوریدون (۱۹۲۴) - که در آن، به صراحت به طرح مسائل جسمانی می‌پردازد - و سرانجام، سکه‌سازان (۱۹۲۵)، که بنا به نظر منتقدان، یکی از مهم‌ترین رمان‌های جهان به شمار می‌رود و ژید با این کتاب، شیوه‌ی تازه‌ای در رمان فرانسوی بنیاد نهاده که حاصل این دوران است.

آندره ژید در نوشته‌های خود، تنها به بحران‌های عاطفی، اخلاقی، و فکری بشر نمی‌پرداخت. بل که به مسائل و مشکلات جوامع مختلف نیز توجهی خاص داشت. پس از سفر به آفریقای سیاه، کتابی بر ضد استعمار نوشت. (بازگشت از کنگو در ۱۹۲۷، بازگشت از چاد در ۱۹۲۸). همچنین، پس از آن که طبع عدالت‌جوی او گرایشی به کمونیسم یافت، به شوروی رفت تا چنان که خود می‌گفت، «شاهد تجلی امری ناممکن» شود. اما اوضاع اجتماعی و سیاسی آن کشور، انتظار ژید را برنیاورد. (بازگشت از شوروی در ۱۹۳۶) و او چندی بعد، از حزب کمونیست کناره جست.

آثار ژید با بیش از شصت عنوان، همه‌ی انواع ادبی را، از روایت، رمان، و نمایش‌نامه گرفته، تا خاطرات، زندگی‌نامه، و سفرنامه، در بر می‌گیرد. اما حضور مداوم نویسنده، وحدت‌بخش این مجموعه‌ی متنوع است. ژید، که همواره از دورویی و تظاهر دوری

می‌جست، به سبب بیان بی‌پرده‌ی مسائل عاطفی و اخلاقی، مخالفت بسیاری از هم‌عصران خود را برانگیخت. اما به‌رغم این مخالفت‌ها، پیروان و دوست‌داران بسیار یافت و نوشته‌هایش تأثیری ژرف در اندیشه‌ی مخاطبان بر جای گذاشت. به سال ۱۹۴۷، جایزه‌ی نوبل را از آن خود کرد و در سال ۱۹۵۱، چشم از جهان فرو بست.

ژید معتقد بود که مهم‌ترین اصل برای هر کسی، آن است که به‌رغم همه‌ی ابهامات و چنگدگانی‌هایی که در درون خود سراغ دارد، با خویشتن خویش صادق باشد. سرتاسر مائده‌های زمینی، گواه این مدعاست. او هرگز در پی آن نبود که مریدان و پیروانی برای خود گرد آورد و به صراحت گفته است: «کتابم را به دور افکن... گمان مبر که کسی دیگر بر حقیقت "تو" دست یابد...» به خود بگو که این تنها یکی از هزاران نگرش ممکن در رویارویی با زندگی است. نگرش خود را بجوی.

چنان که گذشت، اقامت دو ساله‌ی ژید در آفریقای شمالی، نه تنها به بهبود کامل وی از بیماری سختی انجامید که زندگی‌اش را به خطر افکنده بود، بل که دگرگونی شگرفی نیز در روح او پدید آورد. مائده‌های زمینی ثمره‌ی این تحول فکری و روحی است و بر خلاف کسانی که آن را «ستایش امیال و غرایز» نامیدند، این کتاب در ستایش خوش‌باشی و شادمانی است و پیوسته مخاطبان خود را به صید «کبوتر وحشی شادی» فرا می‌خواند. می‌نویسد: «ادبیات ما، و به‌خصوص ادبیات رمانتیک، اندوه را ستوده، پرورده و گسترش داده است. شادی امری پیش‌پاافتاده می‌نمود که نشان از سلامتی ابهانه داشت و چهره‌ها به دیدن خنده‌ی دیگران، در هم کشیده می‌شد. اندوه معنویت را به انحصار خود درآورده بود و بنابراین، از عمق ژرف‌اندیشی حکایت داشت.»

و نیز: «از دیرباز شادی به چشم نایاب‌تر، دشوارتر و زیباتر از اندوه جلوه کرده است و هنگامی که بدین کشف نائل شدم، که شاید مهم‌ترین کشفی باشد که بتوان در طول زندگی بدان نائل شد، شادی برایم نه تنها نیازی طبیعی به شمار آمد، بل که به تعهدی اخلاقی بدل گردید.»

و در جایی دیگر می‌گوید: «در ترک شادی، شکست هست و نوعی کناره‌جویی و بزدلی.»

در سراسر کتاب، سخن از عشق می‌رود. شوق به زندگی و غنیمت شمردن لحظه‌لحظه‌ی آن، همه‌جا رخ می‌نماید. شاید بتوان مائده‌های زمینی را به یک معنی، اثری عرفانی به شمار آورد که نویسنده‌ی آن، وارسته از همه‌ی قید و بندها، عشق به هستی را با دوست داشتن آفریدگار مترادف می‌داند و خدا را نه بدان‌گونه که در مذاهب رسمی به وصف درآمده است، بل که در تمام جلوه‌های هستی، متجلی می‌بیند. می‌گوید: «ای کاش همه‌ی سخنان ما از عشق باشد.» «گمان مبرید که خوش‌بختی من به یاری ثروتی که داشتم فراهم شده است... خوش‌بختی من، زاده‌ی شور و شوق است. همه‌چیز را بی آن که تفاوتی در میان‌شان

قائل باشم، دیوانه‌وار دوست داشته‌ام.»؛ اکنون پی برده‌ام که همه‌ی قطرات این چشمه‌ی بزرگ الهی، برابر و هم‌سنگند و اندکی از آن مستی، ما را کفایت می‌کند و کمال پروردگار را بر ما آشکار می‌سازد.»؛ و سرانجام: «همه‌ی شکل‌های خدا دوست‌داشتنی است و همه‌چیز، شکل اوست.»؛ که یادآور این گفته‌ی سعدی است: عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست.

مآنده‌های زمینی را پیش از این، نویسندگان و مترجمان نام‌آوری چون جلال آل‌احمد، پرویز داریوش، سیروس ذکاء، و حسن هنرمندی، به فارسی ترجمه کرده‌اند. غرض از ترجمه‌ی مجدد آن، به هیچ روی، انکار فضل تقدم این بزرگان، و به‌خصوص شادروان حسن هنرمندی، که پژوهش ژرف و پردامنه‌ای نیز درباره‌ی آنده ژید انجام داده، نبوده است. بل که ضرورتی که همواره در بازشناساندن آثار مهم ادبی جهان احساس می‌شود، انگیزه‌ی برگردان تازه‌ای از این اثر گردید. امید است که خوانندگان ارجمند آن، بپسندند و از خطاهای احتمالی مترجم درگذرند.

م. ب.

آخرین نوشتار کتاب

ناتانائیل، اکنون کتابم را دور بیانداز. خود را از قید آن برهان. ترکم کن. ترکم کن. اکنون درگیر دردسرم می‌دهی. از کار بازم می‌داری. عشقی که به خاطر تو پربه‌تر از آن‌چه بود، پنداشتمش، بیش از اندازه به خود مشغولم می‌دارد. از تظاهر به این که به کسی چیزی می‌آموزی، بیزارم. کی گفته‌ام که می‌خواهم همانند من باشی؟ تو را برای این که چون من نیستی، دوست دارم. در تو تنها چیزهایی را دوست دارم که با من همانندی ندارد. آموختن! مگر جز به خود، به کسی دیگر خواهم توانست چیزی بیاموزم؟ ناتانائیل، جای آن دارد که به تو بگویم؟ من خود را بی‌نهایت آموخته‌ام. و بدان ادامه می‌دهم. هرگز ارزشی برای خود قائل نیستم، مگر در حیطه‌ی آن‌چه می‌توانم انجام دهم.

ناتانائیل، کتابم را به دور افکن. هرگز بدان خرسند مباش. گمان مبر که کسی دیگر نتواند بر حقیقت «تو» دست یابد. بیش از هر چیز، از چنین پنداری شرم‌سار باش. اگر خوراک تو را من می‌جستم، اشتهای خوردنش را نداشتی. و اگر من بسترت را آماده می‌کردم، دیگر برای خفتن در آن خوابت نمی‌آمد.

کتابم را به دور فکن. به خود بگو که این‌ها یکی از هزاران نگرش ممکن در رویارویی با زندگی است. نگرش خود را بجوی. آن‌چه را دیگری نیز می‌تواند به خوبی تو انجام دهد، انجام مده. آن‌چه را دیگری نیز می‌تواند به خوبی تو بگوید و بنویسد، مگو و بنویس. در درون خویش، تنها به چیزی دل ببند که احساس می‌کنی در هیچ‌جا، جز در تو نیست و از خویشتن، با شکیبایی یا ناشکیبایی، آه! موجودی بیافرین که جانشینی برایش متصور نباشد.